

آن عاشقان شرزِه

آن عاشقان شرزِه که با شب نزیستند
رفتند و شهر خفته ندانست کیستند
فریادشان تموج شط حیات بود
چون آذرخش در سخن خویش زیستند

دههٔ دوم خرداد ماه با نام سه نازنینی گره خورده که پنج سال پیش به سمت بی‌سو به پرواز درآمد و برای همیشه این کرهٔ خاکی را ترک کردند: عزت الله سبحانی، هاله سبحانی و هدی صابر. خورشید سوارانی که سالها رنج زندان، دوری از خانواده، انواع ناملایمات و محرومیت‌های اجتماعی را بر خود هموار کرده، نهایتاً از مهمترین و ارزشمندترین سرمایهٔ خویش که جانسان بود، گذشتند و آنرا انفاق کردند. خرداد سال ۹۰ شمسی، روزگاری که این اخبار تلخ را از پی یکدیگر می‌شنیدم، آمریکا بودم؛ ۵-۴ ماهی می‌شد که از ایران بیرون آمده بودم. خوب به خاطر دارم که آنروزها در سوگ این گل‌های پرپر شده منقلب بودم؛ آسمان ضمیرم بارانی بود و چشمانم مدام تر می‌شد و آه می‌کشیدم و زیر لب از زبان حافظ با خود زمزمه میکردم:

این چه استغناست یا رب وین چه قادر حکمت است
کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست
چیست این سقف بلند سادهٔ بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

درود و رحمت بیکران خداوند بر این سه عزیز سفر کرده باد که از سلالهٔ پاکان روزگار بودند و نامی نیک و میراثی ماندگار از خویش بر جای گذاشتند

دو چیز حاصل عمر است، نام نیک و ثواب
وز این دو درگذری کل من علیها فان